



ابوسفیان چگونه «ابوسفیان» شد

حجت الاسلام والمسلمین محمد مسجدجامعی در نشست «معاویه آن گونه که بود» ضمن بررسی تاریخی جایگاه

ابوسفیان، تصریح کرد:

حجت الاسلام والمسلمین محمد مسجدجامعی در نشست «معاویه آن گونه که بود» ضمن بررسی تاریخی جایگاه ابوسفیان، تصریح کرد: در مورد خاندان بنی امیه باید گفت، اکثر آنها مخالف پیامبر(ص) بودند، به جز چند مورد که تا اندازه ای با حضرتش همراهی داشتند که استثناء بود. موضوع سخن ما، بحث معاویه است اما ابوسفیان در اینجا حائز اهمیت است. این نکته جالب است که ابوسفیان تا قبل از هجرت پیامبر(ص)، شخصیت درجه اول قریش نبود، اما بعدتر به این جایگاه رسید و دلیلش این بود که رقبایش یکی پس از دیگری فوت شده بودند.

معاویه آن گونه که بود تاریخ اسلام، عرصه ای است که در آن روایت های گوناگون و گاه متناقض از شخصیت ها و وقایع، نقش مهمی در شکل دهی به باورها و تفکرات مختلف را بازی کرده است. از جمله شخصیت هایی که همواره محل نزاع و بحث میان مسلمانان بوده، معاویه بن ابی سفیان است. خوانش های مختلف از شخصیت و عملکرد معاویه، از دیدگاه او به عنوان یک سیاستمدار زیرک و صلح طلب تا نقدهای جدی بر نقش او در تحریف تاریخ و جعل احادیث، همگی نشان از پیچیدگی این شخصیت تاریخی دارند. در سال های اخیر، بازنمایی این شخصیت در آثار نمایشی، مانند سریال هایی که به تصویرگری معاویه و امام علی (ع) پرداخته اند، موجی از انتقادات و بحث های علمی و اجتماعی را برانگیخته است. این بازنمایی ها گاه با مستندات تاریخی فاصله داشته و شخصیت هایی همچون امام علی (ع) و یاران او را به شکلی غیرواقعی و جانبدارانه تصویر کرده اند.

حجت الاسلام والمسلمین محمد مسجدجامعی، پژوهشگر دینی و عضو هیئت علمی دانشکده روابط بین الملل وزارت خارجه در سلسله گفت وگوهایی با عنوان «معاویه آن گونه که بود» به بررسی دوگانگی نگاه به شخصیت معاویه می پردازد.

مشروح بخش چهارم این گفت وگو که به همت پژوهشگران مؤسسه مطالعات راهبردی اسلام معاصر(مرام) و در آستانه شب های مبارک قدر انجام و به صورت آنلاین پخش شده است را با هم می خوانیم. در این گفت وگو تلاش شده است با تحلیل مستندات تاریخی و ارائه دیدگاه های علمی، به بررسی چگونگی شکل گیری روایت ها و تلقی تاریخی درباره معاویه و عوامل تأثیرگذار در بازتولید این تلقی پرداخته شود.

اشاره: در بخش اول که با عنوان «معاویه آن گونه که بود» دو روز گذشته از نظرتان گذشت، اشاره شد که در نگاه اهل سنت، صحابه به دلیل همراهی با پیامبر اسلام، قداست خاصی دارند و معاویه نیز از این قاعده مستثنی نیست. با این حال، بررسی تاریخی نشان می دهد که تلقی امروزی از معاویه در گذشته وجود نداشته و بیشتر تحت تأثیر تحولات تاریخی و سیاسی پس از قرن سوم هجری شکل گرفته است. بخش دوم با عنوان «علل شکل گیری خوانش جدید از معاویه» تقدیم حضورتان شد. بخش سوم با عنوان «خوانش های جدید اهل سنت از معاویه تحت تأثیر چه عواملی است» خواندنی شد و در ادامه مشروح بخش چهارم این گفت وگوی تاریخی را با هم می خوانیم:

در بخش های پیشین گفته شد که خوانش های اهل سنت از معاویه تحت تأثیر دو عامل عمده شکل گرفته است. نخست، خوانش مذهبی مبتنی بر روایات و مدح هایی که در منابع اهل سنت درباره معاویه، بنی امیه و ابوسفیان ذکر شده است. این دیدگاه، شخصیت معاویه را با معیارهای دینی ارزیابی کرده و برای او فضائی قائل می شود. عوامل سیاسی - اجتماعی نیز در این خوانش ها مؤثر بوده اند. در دوره های مختلف تاریخی، به ویژه در منطقه شام و در مواجهه با چالش های هویتی و سیاسی، معاویه به عنوان نمادی از قدرت و شکوه گذشته مورد توجه قرار گرفته است. سریال های تلویزیونی نیز در بازنمایی تصویری مثبت از معاویه و همسو با نیازهای هویتی معاصر نقش دارند. این رویکرد ترکیبی از بازنگری تاریخی و اقتضانات سیاسی - اجتماعی معاصر است.

پرسش _ در مورد دو شخصیت ابوسفیان و معاویه پس از بعثت واکنش های مختلفی وجود دارد، آنها در این برهه زمانی چه ویژگی هایی داشتند و چه نوع واکنشی نشان دادند؟

این موضوع باید در یک چارچوب گسترده تر دیده شود. به طور خلاصه، اشراف مکه، به معنای واقعی کلمه، در مقابل پیامبر(ص) موضع گرفتند. البته منظورم این نیست که همه آنها این کار را کردند، اما اکثر آنها چنین کردند. این موضع گیری، که در جلسه قبل هم به آن اشاره شد، تا حد زیادی طبیعی است. چرا که موقعیت اجتماعی، جایگاه مالی و روابط اقتصادی آنها، نتیجه شرایطی

بود که اگر از بین می رفت، جایگاهشان نیز فرو می ریخت. اگر داستان حج به همان شکل سابق انجام نمی شد، بسیاری از منابع مالی از بین می رفت. اگر افراد با یکدیگر برابر و در کنار هم قرار می گرفتند، دیگر معنایی نداشت که کسی برتر باشد و یا شریف تر. لذا آنها بخشی از آن شبکه اجتماعی بودند که در طول زمان در مکه شکل گرفته بود و ابعاد مختلفی داشت. آنها احساس می کردند و این احساسشان نیز درست بود که پیامبر(ص) و رسالت او در مقابل نظم موجود و شرایطی که وجود داشت، قرار می گیرد.

پرسش _ آیا به این وضعیت عادت هم داشتند؟

عادت هم داشتند و دیگران نیز این وضعیت را پذیرفته بودند. منظورم سایر افرادی است که در مکه یا در مجموعه حجاز زندگی می کردند و به طور کلی در میان عرب ها بودند، اگرچه بیشتر به حجاز مربوط می شود.

پرسش _ شعار مساوات انسان ها می تواند برای آنها تحریک کننده باشد، زیرا خودشان را از طبقه برتر می دانستند. آیا آن برتری و دستاوردهایی که داشتند، دچار خدشه می شد؟

در مورد وضعیتی که حتی نسبت به بت ها و بت کده ها وجود داشت، این موضوع نیز یک رونق خاصی برای بازار آنها ایجاد کرده بود. پس فقط مساوات مطرح نبود، بلکه منافع دیگری نیز برای آنها وجود داشت.

پرسش _ برای اینکه این موضوع ملموس تر شود، بفرمایید چه منافعی به خطر می افتاد و اینکه پس از بعثت، چه منافعی تحت تأثیر قرار می گرفت که تا این اندازه واکنش برانگیز شد؟

این موضوع به یک عامل خاص محدود نمی شود. به عنوان مثال، معروف است که ابولهب، عموی پیامبر، که البته عبارت خوبی نیست، می گفت: «این چوپان زاده می خواهد رئیس ما شود.» این نوع واکنش ها، از این مسئله شخصی گرفته تا مواردی که منجر به دگرگون شدن آن شبکه اجتماعی و مالی می شد، نقش داشت. یعنی اینها می گفتند که اگر کسی بخواهد حج او مورد قبول واقع شود، باید لباس حج خود را از مکه تهیه کند. موضوع فقط غذا و مسکن زائران نبود که عواید آن نصیب قریشیان می شد. بعضی افراد که تا حدودی برهنه طواف می کردند، عمدتاً به همین دلیل بود. مجبور بودند این لباس را بخرند.

قریش برای خودشان موقعیت های خاصی، چهارده منصب، تعیین کرده بودند که پیامبر(ص)، این مناصب را، به جز دو مورد، حذف کرد. این مناصب خودش موقعیت اجتماعی ایجاد می کرد؛ یعنی اینکه «من مسئول این کار هستم» یا «من مسئول آن کار هستم.» ضمناً این موقعیت اجتماعی، منافع مالی و اقتصادی نیز داشت. به طور خلاصه، اگر بخواهم بگویم، سؤالی که شما مطرح کردید درباره اینکه چرا پیامبر(ص) و رسالت او مشکلاتی در مکه ایجاد کرد و این مقدار مقاومت را برانگیخت، واقعیت این است که این موضوع نتیجه یک مجموعه عوامل بود. از مسائل شخصی گرفته تا مسائل کلی که مربوط به موقعیت آنها و منافع تجاری و اقتصادیشان بود. حالا اینکه بعداً چه اتفاقی افتاد که اینها حفظ شد، به این صورت بود که در دوره بنی امیه، وقتی قدرت یافتند، همان روابط را در قالبی دیگر بازسازی کردند.

در مورد خاندان بنی امیه باید گفت که اکثر آنها مخالف پیامبر(ص) بودند، به جز چند مورد که تا اندازه ای با حضرتش همراهی داشتند که استثناء بود. موضوع بحث معاویه است اما ابوسفیان در اینجا حائز اهمیت است. راستش این نکته جالب است که ابوسفیان تا قبل از هجرت پیامبر(ص)، شخصیت درجه اول قریش نبود، اما بعداً به این جایگاه رسید. دلیلش این بود که رقابیش یکی پس از دیگری فوت شده بودند. اگر اشتباه نکنم، ولید بن مغیره فوت شد، عموی پیامبر، ابولهب، که زنش ام جمیل از بنی امیه بود، نیز فوت شد.

پرسش _ ابوسفیان در ابتدا شخصیت درجه یک نبود؟

او جزء شخصیت های مهم محسوب می شد، ولی در مرتبه اول قرار نداشت. اما بعداً شرایط به گونه ای شد که ابوسفیان به عنوان شخص اول باقی ماند. برای مثال، ابوجهل که فردی بسیار تأثیرگذار بود، در جنگ بدر کشته شد. علاوه بر او، شخصیت های مهمی مثل عتبه، شیبه و ولید پسر عتبه که همگی افراد برجسته ای بودند، به ویژه عتبه که از ابوسفیان نیز سالخورده تر و معتبرتر بود، در جنگ بدر کشته شدند. عمرو بن سهیل که البته بعداً به اسلام گروید، در آن زمان حضور داشت، اما ابوسفیان از او مهم تر بود. به طور کلی، خلأی شخصیتی پدید آمد و پس از هجرت پیامبر(ص)، عملاً ابوسفیان به ریاست مکه و مجموعه ای که شامل قریش و مکه بود، رسید.

پرسش _ یعنی در این چند سال، چند نفری وجود داشتند که مانند ابوسفیان اهمیت داشتند و در کنار او قرار داشتند، اما در طول

تحولات، با توجه به اینکه برخی از این شخصیت ها کشته می شدند یا به هر دلیلی از صحنه حذف می شدند، تمرکز روی ابوسفیان معطوف شد؟

بله، در جنگ بدر، ابوجهل کشته شد و از مجموع حدود هفتاد نفری که در این جنگ از کفار مکه کشته شدند، بسیاری از آنها موقعیت بالایی داشتند. لذا پس از جنگ بدر است که ابوسفیان به عنوان شخصیت اول ظاهر می شود.

از جنگ بدر می گذریم و به جنگ احد می رسیم. جنگ احد عمدتاً به منظور انتقام ستانی از جنگ بدر انجام شد و تعداد زیادی از مسلمانان کشته شدند. در جنگ بدر از زنان مکه کسی حضور نداشت، اما در جنگ احد، به دلیل انتقام جویی، تعداد قابل توجهی از زنان شرکت کردند، از جمله هند، مادر معاویه، که اقدام به شکافتن بدن حضرت حمزه (ع) کرد. در اینجا، ابوسفیان به عنوان شخصیت اصلی است که شعار «اعلی الهیل» را سر داد، که پیامبر (ص) در جواب فرمودند: «بگویند الله اعلی و اجل» این شعار را خود ابوسفیان مطرح کرد، به اعتبار مقامش به عنوان امیر لشکر.

پرسش _ در جنگ بدر نیز ریاست کاروان تجاری با او بود؟

بله، او ریاست کاروان تجاری را برعهده داشت و تا حدی نیز فرمانده لشکر به حساب می آمد. اما باید توجه داشت که در جنگ بدر، فرماندهی لشکر تنها به عهده او نبود. عتبه، ابوجهل و شیهه و ولید نیز در این جنگ حضور داشتند و افراد برجسته ای بودند.

جنگ احد جنگی انتقام جویانه بود و تعداد زیادی از مسلمانان، که حدود هفتاد نفر بودند، شهید شدند. اما نکته مهم در مورد جنگ احزاب است. جنگ احزاب، جنگی واقعی بود؛ نه جنگی انتقام جویانه، بلکه جنگی برای نابودی اسلام و پایان دادن به این مسئله. ریاست این جنگ نیز با ابوسفیان بود.

برای این جنگ، تمهیداتی لازم بود، زیرا مکه به تنهایی ظرفیت لازم برای تأمین نیرو را نداشت. در جنگ بدر، تعداد نیروی مکه حدود نهصد و پنجاه نفر بود و در جنگ احد نیز عددی مشابه داشتند. اما در جنگ احزاب، تعداد سپاه به حدود ده هزار نفر رسید. برای فراهم کردن این تعداد نیرو، مکه به تنهایی قادر نبود. بنابراین، شخصیتی مثل ابوسفیان نقش محوری ایفا کرد.

او با اقداماتی که انجام داد، تعداد قابل توجهی از قبایل مختلف شبه جزیره عربستان را گرد هم آورد. همچنین با یهودیان داخل مدینه و یهودیان اطراف مدینه مذاکره کرد تا حمایت و مشارکت آنان را به دست آورد. حتی فردی چون عمرو بن عبدود، که قهرمان بزرگ و معروف آن دوران بود، را نیز به همراه خود آورد.

بنابراین، اگر جنگ احزاب یا جنگ خندق را به دقت تحلیل کنیم، با توجه به ظرفیت محدود جمعیتی و انسانی مکه و با توجه به مشارکت افراد و گروه ها و قبایل مختلفی که در این جنگ شرکت کردند، مشخص می شود که ابوسفیان به یک رقم بزرگ تبدیل شده است.

واقعیت این است که این هماهنگی ها بدون مدیریت و برنامه ریزی دقیق امکان پذیر نبود. هماهنگ کردن یهودیان داخل و خارج مدینه، گردآوری قبایل مختلف و ایجاد اتحاد بین آنها کار بسیار دشواری بود. قبایل عرب معمولاً تنها در صورتی به اتحاد پایبند بودند که از پیروزی مطمئن باشند و در غیر این صورت ممکن بود در اثنای جنگ از هم جدا شوند و یا حتی به طرف مقابل بپیوندند. این موضوع نشان دهنده این است که اتحاد قبایل در آن دوران بسیار شکننده بود و مدیریت آن به نفوذ و توانایی فراوانی نیاز داشت. این طراحی و ریاست عموماً برعهده خود ابوسفیان بود.

جنگ احزاب در نهایت به نفع مسلمانان خاتمه یافت و در واقع جنگی به مفهوم واقعی رخ نداد. تنها تعداد بسیار محدودی از مسلمانان، کمتر از بیست نفر، در این جنگ دخالت فعال داشتند و تعداد کشته شدگان طرفین بسیار محدود بود. شرایط خاصی حاکم بود و این موضوع نشان دهنده این است که اتحاد قبایل عرب در آن زمان، بسیار شکننده بود. با وقوع یکی دو حادثه، این اتحاد کاملاً از هم گسیخته می شد.

از صلح خدیبه گذشته و به فتح مکه می پردازیم. پیامبر (ص) در این واقعه با تعداد زیادی از مسلمانان به گونه ای سرزده وارد مکه می شوند و مکه بدون خونریزی فتح می شود. این، جریانی استثنایی در تاریخ شبه جزیره است. در این دوران، ابوسفیان نیز به اسلام درمی آید و تمام خانواده اش، از جمله هند، یزید پسر ابوسفیان و معاویه و عموماً بنی امیه، به جز یکی دو نفر، مسلمان می شوند. آن یکی دو نفر باقی مانده که فرار کرده بودند، نیز بعداً از طریق شفاعت، به خدمت پیامبر(ص) می آیند و اسلام می آورند.

او در این موقعیت به عنوان نماد اصلی قریش و مکه شناخته می شود و شاید به همین دلیل است که پیامبر (ص) خانه ابوسفیان را به عنوان مأمن و پناهگاه قرار می دهد و می فرماید: «هر کس در خانه بماند و یا به خانه ابوسفیان برود یا به مسجد الحرام، مصون است.» ابوسفیان اسلام می آورد و این موضوع تفصیل فراوانی دارد که از آن می گذریم.

پرسش _ بنابراین بعد از فتح مکه، این مناسبات قدرت به کلی تغییر می کند. این خلأ که پس از فروپاشی این مناسبات به وجود می آید، چگونه پر می شود؟ آیا بنی امیه تلاشی برای بازسازی موقعیت خود انجام می دهند؟

بله، بنی امیه، فرصت طلب و زمان شناس بودند. می دانستند که شرایط در حال دگرگون شدن است. بعد از فتح مکه، بسیاری از بزرگان قریش، به ویژه خاندان ابوسفیان، به مدینه مهاجرت می کنند. قبلاً مکه مرکز بود، اما بعد از فتح مکه، مدینه به عنوان مرکز جدید شبه جزیره عربستان مطرح می شود. یعنی مدینه به عنوانی، پایتخت جدید می شود. ثروت، قدرت، قدرت نظامی و قدرت اجتماعی همه در مدینه جمع می شود و این افراد به مدینه می آیند.

پرسش _ یعنی مکه جایگاه خود را از دست می دهد؟

بله، مکه جایگاهش را از دست می دهد و مدینه به عنوان مرکز جدید مطرح می شود. بعد از فتح مکه، «عام الوفود» آغاز می شود که قبایل مختلف به مدینه می آیند. نکات زیادی در این مورد وجود دارد که از آن می گذرم. خود پیامبر (ص) بهتر از همه می دانست که اسلام ابوسفیان از سر مصلحت بوده است. برای مثال، در جنگ حنین، قبل از شروع جنگ، ابوسفیان به عباس می گوید: «برادرزاده ات چه تشکیلات و سلطنت و قدرتی راه انداخته است!» یا در جنگ هوازن، جمله ای دارد که می گوید: «اینان، یعنی سپاهیان مسلمانان، چنان فرار می کنند که دریا فقط می تواند مانع آنها شود.»

همان طور که گفتم، این افراد به مدینه می آیند و پیامبر (ص) می داند که اسلام آوردن آنها از سر مصلحت است. لازم به علم نبوت هم نیست؛ این موضوع کاملاً مشخص بود. بلافاصله بعد از فتح مکه، جنگ با هوازن آغاز می شود که مسلمانان در آن پیروز می شوند. پیامبر (ص) مقدار زیادی از غنائم جنگ را به ابوسفیان به عنوان «مولفه القلوب» می بخشد. ابوسفیان می گوید: «به بچه هایم هم بده» و به همان اندازه، صد شتر، به یزید و معاویه داده می شود. در برخی روایات آمده که مقداری نقره نیز داده شده است.

نکته مهم این است که بعد از پیروزی حنین، سپاهیان به سوی طائف می روند. طائف تنها جایی در شبه جزیره عربستان است – البته به جز یمن – که برج و بارو دارد. مسلمانان نمی توانند پیروز شوند، زیرا قلعه ای محکم دارد. ساکنان طائف، بنی ثقیف هستند، یک قبیله مهم و منسجم. شاید کمتر قبیله ای در حجاز به اندازه آنها منسجم بوده اند. این قبیله خودکفا بودند و به ویژه کشاورزی و باغداری خوبی داشتند.

مسلمانان نمی توانستند پیروز شوند و در نهایت پیغمبر (ص) دستور می دهد که به مدینه بازگردند. در این میان، عروه بن مسعود، یکی از بزرگان بنی ثقیف، به مدینه می آید و اسلام می آورد. او به طایف بازمی گردد و مردم را به اسلام دعوت می کند. اما ظاهراً از دور به او تیری می زنند و او شهید می شود. بعد از این اتفاق، بنی ثقیف هیئتی به مدینه می فرستند و می گویند که می خواهند مسلمان شوند. اما شروطی می گذارند که پیغمبر (ص) آنها را رد می کند، زیرا مخالف اصول اسلام بود. بالاخره آنها اسلام را قبول می کنند و بازمی گردند.

حالا نکته این است که چه کسی باید برود و بت بنی ثقیف، یعنی بت لات، را بشکنند؟ از میان ثقیفی ها، فردی وجود داشت که تقریباً در اواسط دوران مدینه به خدمت پیغمبر (ص) آمد. این فرد به دلیل انجام کارهای خلاف، به مدینه پناه آورده بود و در آنجا به اسلام گروید. نام او مغیره بن شعبه بود، یا به قولی، مغیره.

پیامبر (ص)، برای اینکه بت لات که نماد بت پرستی بنی ثقیف بود را بشکنند، تصمیم جالبی گرفتند. به نظر شما، این کار را به چه کسی محول می کردند؟ اگر شخصیتی جهادی و سابقه دار را مأمور این کار می کردند، احتمالاً با مقاومت شدیدی روبرو می شدند و این موضوع می توانست منجر به جنگ و خونریزی و وضعیت پیچیده ای شود. حضرت دو نفر را انتخاب کردند: یکی همین مغیره بود و دیگری ابوسفیان. این تصمیم بسیار حکیمانه بود بلکه نوعی کیاست فوق العاده بود.

هدف این بود که برای رام کردن بنی ثقیف، بت آنها شکسته شود، اما این کار باید به گونه ای انجام می شد که عوارض جانبی نداشته باشد. مغیره، که از اهالی خود بنی ثقیف بود، نقش خاصی در این میان ایفا کرد. او حتی داستانی در این مورد دارد که خودش را روی زمین انداخت و گفت به دلیل قصد توهین به بت لات، او چنین شده است. این رفتار مغیره، که شیطنت آمیز بود، نوعی مقدمه سازی بود. به هر حال، این دو نفر، یعنی مغیره و ابوسفیان، موفق شدند بت لات را بشکنند.